



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هشتصد و بیستم





خانم الهام از شیراز



با سلام خدمت آقای شهبازی عزیز و همه دوستان گنج حضور، متنی را آماده کردم، که با شما عزیزان به اشتراک می‌گذارم. در ابتدا باید از پریسای عزیز سپاسگزاری کنم، که صحبت‌ها و پیغام‌های خردمندانه ایشان، همیشه مانند چراغی به من کمک کرده است.

اخيراً در مورد کاهلی من ذهنی و راه حل آن صحبت کردند، که بسیار بیدار کننده بود.

هر که ماند از کاهلی بی‌شکر و صبر
او همین داند که گیرد پای جبر

هر که جبر آورد خود رنجور گرد
تا همان رنجوریش، در گور کرد

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۸ و ۱۰۶۹

🌸 یک زمان کار است، بگزار و بتاز
کار کوتاه را مکن بر خود دراز

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۱

❤ بعد از شنیدن این پیغام به من ذهنی خودم و کاهلی آن بیشتر توجه کردم. متوجه شدم بسیاری از اوقات صبر با مرکز عدم و صبر با کاهلی من ذهنی را درست درک نکرده‌ام.

به خودم و کارهایم بیشتر دقت کردم، از کارهای روزانه تا کارهای معنوی. متوجه شدم که چقدر من ذهنی با کاهلی خود کارهای مرا به تاخیر انداخته است.

از آنجایی که به حرف او گوش می‌دادم پای جبر من ذهنی را می‌گرفتم و رنجوری بسیاری در خود احساس می‌کردم. وقتی ناظر رفتار و کارهایم شدم، بیتی را که پریسای عزیز به عنوان کلید تنبلی من ذهنی اشاره کردند را، مدام به یاد می‌آوردم.

یک زمان کار است بگزار و بتاز
کار کوتاه را مکن بر خود دراز

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۱

سعی کردم سریع بلند شوم و آن را انجام دهم. مثال‌های زیادی از این قبیل در طول روز برایم اتفاق افتاد که آنها را می‌دیدم. برای مثال، تمیز کردن خانه، ذهن گفت: الان که واجب نیست بعداً تمیز کن، وقت که داری، عجله نکن، سریع این بیت را خواندم و بلند شدم، همان موقع همه کارهایم را انجام دادم.

وقتی خانه را تمیز می‌کردم می‌دیدم چه جاهایی را برای مدت طولانی تمیز نکرده بودم و دیدم که کاهلی من ذهنی، چگونه آن کار را به تعویق انداخته بود. مثلاً، در یخچال سبزی‌ها خراب شده بود، به یاد آوردم چندین بار می‌خواستم آنها را تمیز کنم و بشویم، اما تنبلی من ذهنی به من اجازه آن کار را نداده بود. مثال‌های اینگونه را بسیار دیدم که هیچگاه به آنها با دید شناسایی نگاه نکرده بودم. خدا را شکر 🙏 ممنون از پریسا جان.

این‌ها مثال‌هایی از بعد مادی زندگی من بودند، اما از نظر بعد معنوی، دیدم کاهلی من ذهنی در این بعد نیز، بسیار است. دیدم چه زمان‌هایی که در دلم دوست دارم بیت‌ها را بخوانم و متنی بنویسم، اما کاهلی من ذهنی، من را به تله می‌اندازد و آن کار به تعویق می‌افتد.

من ذهنی با برچسبِ تو وقت نداری، خیلی سرت شلوغ است، حالا بعد می‌نویسی، باعث شده بود که برای مدت زیادی پیغام معنوی ننویسم، یا برای خودم، برای نوشتن همانیدگی‌هایم و تجربه‌هایم وقت نگذارم. این کاهلی گاهی از طریق من ذهنی خودم و گاهی از طریق قرین و تاثیر کاهلی من‌های ذهنی دیگران مانع بزرگی سر راه من شده. بنابراین در این لحظه‌ها باید این کلید را به یاد آورم.

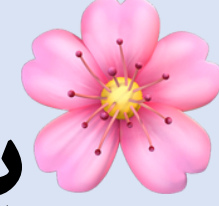
🔑 یک زمان کار است بگزار و بتاز
کار کوتاه را مکن بر خود دراز

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۱

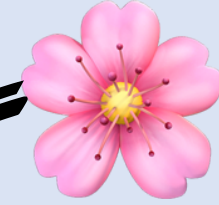
اکنون دارم سعی می‌کنم وقتی فکری به سرم رسید و مقاومت ذهنم را در برابر آن اتفاق دیدم، آن را همان لحظه انجام دهم و تا آنجا که بتوانم آن را شناسایی کنم.

با خواندن این ابیات، منافق بودن من ذهنی‌ام را نیز به وضوح دیدم. مطمئناً برای همه ما اتفاق افتاده زمانی که کسی به ما توهین می‌کند، من ذهنی نمی‌گویم صبر کن، جوابش را نده، این کار را به تأخیر بینداز، بلکه تنها می‌خواهد هر چه سریعتر ما را به واکنش درآورد و بدون صبر با عجله آن کار را انجام دهد، که بیشتر اوقات با پشیمانی همراه است. اما وقتی یک پیغام معنوی می‌خواهیم بنویسیم عجله او تبدیل به صبر و کاهلی من ذهنی می‌شود، و می‌گویم، حالا وقت هست، عجله نکن. می‌نویسی!

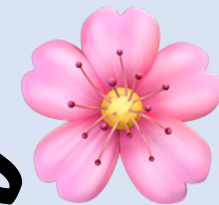
من ذهنی‌ام مانعی است برای حزم، بنابراین باید ابیات حزم و پرهیز را آنقدر بخوانم، که در جانم زنده شود. زیرا بدون حزم و هوشیاری در لحظه، نمی‌توانم ناظر خرابکاری‌های ذهن خود باشم، تا بتوانم، بتازم و به سرعت از این کاهلی من ذهنی بپریم و اسیر اتفاق نشوم. بنابراین در این مواقع صبر، حزم و پرهیز با هوشیاری ناظر، پر پرواز ما خواهد شد.

بر پر به پرِ روزه، زین گنبد پیروزه 
ای آنکه در این سودا بس شب که نخفتستی

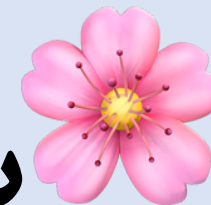
—مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۵۸۲

گر روزه ضرر دارد، صد گونه هنر دارد 
سودای دگر دارد، سودای سرِ روزه

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۰۷

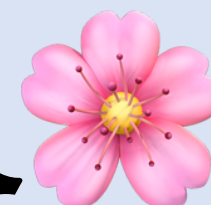
هین قُمِ اللَّیْلِ که شمعی ای هُمَام 
شمع اندر شب بود اندر قیام

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۵۶

سایه و نور بایدت هر دو بهم، ز من شنو 
سر پنه و دراز شو پیش درخت اتقوا

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۵۵

اختیار آن را نکو باشد که او 
مالک خود باشد اندر اتقوا

چون نباشد حفظ و تقوی، زینهار 
دور کن آلت، بینداز اختیار

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۶۴۹ و ۶۵۰

🌸 زین گمین؛ بی صبر و حزمی کس نجست
حزم را خود، صبر آمد پا و دست

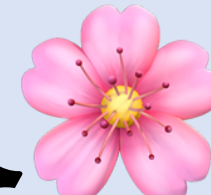
🌸 حزم کُن از خورد، کین زهرین گیاست
حزم کردن، زور و نور انبیاست

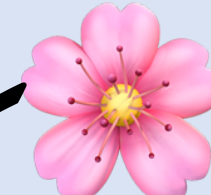
🌸 کاه باشد کو به هر بادی جهد
کوه کی مر باد را وزنی نهد

🌸 هر طَرَف غولی همی خواند تو را
کای برادر راه خواهی، هین بیا

🌸 ره نمایم، همرهت باشم رفیق
من قلاووزم در این راه دقیق

نی قلاووزست و، نی ره داند او 
یوسفا کم رو سوی آن گرگ خو

حزم، آن باشد که نفریبد تو را 
چرب و نوش و دام‌های این سرا

که نه چربش دارد و نی نوش، او 
سحر خواند می‌دمد در گوش، او

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۲۱۳ الی ۲۲۰

من ذهنی با صبر غریبه است. صبر من ذهنی تله اوست، برای کشیدن هرچه بیشتر شیره وجود ما.
حتی اکنون که دارم این متن را می‌نویسم، می‌بینم که ذهن چگونه مقاومت می‌کند و سعی در تعویق این کار را دارد.

یک زمان کار است بگزار و بتاز
کار کوتاه را مکن بر خود دراز

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۱

🙏 خدا را شکر، خدا را شکر، که مولانا این ابیات را برای بیداری ما بیان کردند، تا از آنها به عنوان کلید و راه گشا استفاده کنیم.
🙏 خدا را شکر که آقای شهبازی عزیز، خانواده‌ای امن برای ما فراهم کردند که بجز عشق و مهر دیگر چیزی در آن نیست.
🙏 خدا را شکر در جمعی هستم که دوستانی واقعی و خالص دارم که به عشق وصل هستند و اینگونه مرا راهنمایی می‌کنند.

با سپاس از همه شما عزیزان
— الهام از شیراز



آقای کمال از سنندج



با سلام و سپاسگزاری

موضوع: تکرار و تعیین عمل در ابیات

تجربه‌ای که می‌خواهم با شما دوستان به اشتراک بگذارم انتخاب تک‌بیتی از ابیات مولانا است تا مشاهده کنم که در مواقع مختلف، آیا این بیت می‌تواند عمل من را تعیین کند یا خیر؟
بیتی که انتخاب شد تا مواردی را امروز برای شما بازگو کنم این بیت بود:

بی مرادی شد قلاووزِ بهشت
حُفَّتِ الْجَنَّةُ سَنُوایِ خوشِ سِرِشت

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷

در طول روز که ما در اجتماع و خانواده هستیم و روی خود کار می‌کنیم به طور قطع بی‌مرادی‌هایی را از سوی دیگران تجربه می‌کنیم. حال، اگر شناسایی با این بیت صورت گیرد دوباره امیدها را در ما زنده می‌کند. چون اگر به همین مصراع اول توجه کنیم، بی‌مرادی به عنوان راهنمای بهشت، یا به زبان ساده‌تر به عنوان راهنمای فضای گشوده‌شده عمل می‌کند. پس دیگر نباید از بی‌مرادی‌ها ناامید شد.

"حُفَّتِ الْجَنَّةُ شَنُو
ای خوش‌سرشت"

حُفَّتِ الْجَنَّةُ، در یک حدیثی آمده است:

«حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ، وَ حُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ.»
معنی:

بهشت در چیزهای ناخوشایند پوشیده شده، و دوزخ در شهوات
-حدیث

پیچیده شدن دردهای هشیارانه حاصل از بی‌مرادی‌ها و به‌ظاهر نامالایمات برای انسانِ خوش‌سرِشت یعنی در اصل همه انسان‌ها مانند یک زنگ هشدار است برای دعوت به فضای یکتایی.

با تکرار این بیت در موقعیت‌های مختلف، بی‌مرادی‌هایی را تجربه کردم.

(۱) روزی پیام‌های برخی شبکه‌های اجتماعی را برای کنجکاوی ذهنی مرور می‌کردم و در همان حال شاید بعد از گذشت پنج‌دقیقه، متوجه شدم کسی مرا صدا می‌زند و کاری که فکرش را نمی‌کردم در آن زمان نیاز به انجام آن باشد. پیش آمد. ولی نمی‌دانم شاید زندگی می‌خواست من از کاری که در حال انجام آن بودم دست بردارم. به عبارت دیگر "بی‌مرادم کند". مقاومت درونی خود و آمادگی برای واکنش، که به نظر ذهنی بسیار موجه می‌نماید را مشاهده کردم.

بنابراین چون این چند روز بیت فوق را همراه کرده بودم، سریعاً من ذهنی خود را شناسایی و آن را در هشیاری خود نگه داشتم که: همین جاست بی‌مرادی، همین‌جا! و به همین جهت با آن کار موافقت کردم و با آرامشی که از این درک به دست آورده بودم. آن را به انجام رساندم.

۲) بی‌مرادی را در مواقع دیگر نیز مشاهده کردم. این مورد در کاری خود را نشان داد که به نظر خودم خیلی خلاقانه به نظر می‌رسید و به اصطلاح هزینه‌ای را از روی دوش سازمانی برداشته بود. ولی، در عین ناباوری این کار نادیده گرفته شد. بعد از آن دیگر مطمئن شدم که همه چیز دست‌به‌دست هم می‌دهد تا من باز هم بی‌مرادی را تجربه کنم. پس این بی‌مرادی است و همین‌جا هم همان راهنمای فضای یکتایی حضور.

سؤال: راستی بی‌مرادی چیست؟

پاسخ را این‌گونه می‌توانم بدهم که این بیت را خیلی تکرار کرده‌ام. در وضعیت‌ها و موقعیت‌های مختلف با تکرار می‌خواستم بفهمم عمق این بیت چه چیزی را بیان می‌کند. ولی دیدم بی‌مرادی همین مثال‌های ساده است:

مثل:

محول کردن کاری نابهنگام در موقعی که انتظار آن را نداری. آیا این همان بی‌مرادی نیست؟
یا بعد از انجام کاری مثبت البته به نظرِ ذهنِ خود، با مخالفت و عدم تایید دیگران روبه‌رو شدن. آیا این برای ذهن بی‌مرادی نیست؟
یا پیدا کردن جای پارکِ خالی ولی سریع کسی قبل از تو به همان پارکینگ می‌رود و یا ناخواسته سبقت می‌گیرد تا همزمان در تو ایجاد مقاومت شود.
آیا این‌ها بی‌مرادی نیستند؟

یا به علت این که با من های ذهنی هم صحبت نشده ای و آن ها تو را به همین دلیل تایید نمی کنند یا تحویل نمی گیرند را بی مرادی نمی دانیم؟
یا بی مرادی از این صریح تر که، به ما وقت صحبت در یک جلسه ای رسیده و آن وقت را به شخص دیگری می دهند. آیا این ها اشاره ای به بی مرادی نیستند؟ بلی.
بی مرادی در همین موارد خود را به ما نشان می دهد.
اما کمی اگر صبر کنیم تا با طرف مقابل با تبسمی برخورد کنیم. سعی نکنیم طرف به واکنش وادار شود ما بهشت و فضای حضور یکتایی را برای خود خریده ایم.
انگار که خداوند ما را می خواهد تا خود بهشت و گنج حضورمان راهنمایی کند.

و در پایان به این نتیجه می‌رسیم که:

اگر پذیرش داشته باشیم نسبت به فردی که علی‌رغم میل ذهنی‌ام، کاری واگذار می‌کند، یا خشمگین می‌شود، یا می‌خواهد از من سبقت بگیرد، یا پارک کند و... در آن حالت به جای واکنش می‌توان با فضاگشایی وضعیت را مدیریت کرد تا شاید که راهنمای بهشت درونی او و خودمان بشویم!
و هم‌چنین قلاووزِ درونی خودمان را بیابیم.

با تشکر از جناب آقای شهبازی و دوستان
کمال از سنندج



خانم ساناز از اصفهان



با عرض سلام و ادب خدمت شما بزرگوار و دوستان گرامی

حدود سه سال است که با برنامه گنج حضور آشنا شده‌ام. در ابتدای امر گمان می‌کردم که فضاگشایی صرفاً باید در برابر ریب المنون باشد. چون امور روزمره را مسائل پیش پا افتاده‌ای می‌دانستم که به نظرم اصلاً نیازی به فضاگشایی نداشتند. ولی زهی خیال باطل. منی که لحظه به لحظه منتظر روزی بودم که اولین فضاگشایی را با اولین ریب المنون شروع کنم، ولی غافل از این امر بودم که فضاگشایی باید هر لحظه در برابر همین امور روزمره باشد. وقتی وارد میدان فضاگشایی در برابر اتفاق همین لحظه که امور روزمره را تشکیل می‌دهند، شدم، تازه آنجا بود که متوجه شدم چقدر فضاگشایی در برابر اتفاقات سخت است و چقدر من، من‌ذهنی دارم. منی که نمی‌توانستم در برابر فریادها و یا دعوای فرزندانم، فضاگشایی کنم، چگونه می‌توانستم در برابر حوادثی که احتمال داشت به صورت ریب‌المنون برای من اتفاق بیفتد، فضاگشایی کنم؟!

درثانی بعد از خواندن ابیات جناب مولانا و آیات قرآن متوجه شدم که خداوند آنقدر رحمن و رحیم هستند که امکان ندارد به این راحتی‌ها ما را دچار ریب المنون کنند، مگر اینکه ما با اصرار به همانیده شدن و من‌ذهنی داشتن در برابر زندگی و کائنات راه دیگری نگذاریم.

● عقل جُزوی، گاه چیره گَه نِگون
● عقل کُلی، ایمن از ریب المَنون

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۴۵

● چون درخت سِدِره بیخ آور شو از لاریبَ فیه
● تا نلرزد شاخ و برگت از دم ریب المَنون

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۹۴۸

● هرگز شبی تا روز تو، در توبه و در سوز تو
● نابوده مِهَر آندوز تو، از خالق ریب المَنون

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۷۸۸

❀ ابیات جناب مولانا در مورد رحمت بی حد خداوند:

❖ پیش جوشِ عفو بی حد تو شاه
❖ توبه کردن از گناه آمد گناه

❖ بس که گُمره را کُنی بس جست و جو
❖ گمرهی گشته ست، فاضلتر ز راه

❀ مولانا، دیوان شمس، غزل ۲۳۸۰

❀ حق فرزندان بر گردن والدین چیست؟

فرزندان ما در حقیقت فرزندانِ زندگی هستند و ما هیچ حقی بر آنها نداریم، درست است که آنها از بطن ما به این دنیا آمده‌اند و در آشیانه ما زندگی می‌کنند ولی به ما تعلق ندارند پس این را با تمام وجود درک کنیم که تنها وظیفه ما این است که عشق خودمان را بدون قید و شرط به آنها نثار کنیم، بدون اینکه از آنها توقع قدردانی و تایید داشته باشیم.

در واقع عقاید ما مربوط به خودمان است و نباید اندیشه‌هایمان را به زور به آنها القا کنیم. در واقع ما باید در برابر عقاید افراد مختلف از جمله فرزندانمان فضاگشایی کنیم و به عقاید آنها احترام بگذاریم. جسم آنها را در خانه خود مسکن دهیم و روح آنها را در دل خود جای دهیم. از آنها استفاده ابزاری نکنیم و به خاطر جلب توجه و تایید گرفتن از دیگران و یا مجبور کردن آنها به احوال پرسی از ما، با جان و روان و جسم فرزندانمان بازی نکنیم.

ای مادر عزیز و ای پدر گرامی می‌دانم که تنها هستی، ولی تو نمی‌توانی تنهائیت را با فرزندان پُر کنی، در واقع تو دلت برای خدائیت خودت تنگ شده است، به همین علت دلت گرفته و احساس تنهایی می‌کنی؛ پس برای اثبات مالکیت بر جان و روان و جسم فرزندت با عروس‌ها و دامادهایت نجنگ، تو اصلاً مالی نداشتی که دیگری آن را از تو ربوده باشد. آنقدر برای بدست آوردن چیزی که اصلاً به تو تعلق ندارد تلاش بیهوده نکن و بادام پوک نکار.

مادرم و پدرم به خاطر جلب توجه و ارضاء عشق‌هایی که در دوران کودکی به تو داده نشده، فرزندت را به چالش نکش و با جان و روان و جسم او بازی نکن و نه تنها فرزندت مقصر نیست، که پدر و مادر بی‌گناه تو نیز مقصر نبوده‌اند، از آن‌ها بگذر تا بتوانی از خود نیز بگذری.

از طریق فضاگشایی و تسلیم، این همه اندوه و توقع و کینه و چشم انتظاری را رها کن. چقدر تلخ است که به خاطر جلب توجه دیگران، فرزندان عزیزمان را در کام مرگ و نیستی روانی و حتی جسمانی بکشانیم. مادران و پدران عزیز حواسمان به حقوق فرزندانمان باشد و قانون جبران را در حق این معصومان حتی اگر چهل سالشان است رعایت کنیم، آنها گناه نکرده‌اند که فرزند مادران و پدرانی شده‌اند که فرزندان عشق نبوده‌اند.

پس با فضاگشایی و تسلیم و رعایت صبر و سکوت و قانون جبران، فرزندان عشق پرورش دهیم، نه همانند خود فرزندانِ منِ ذهنی. یادمان نرود که ما از بدو تولد تا لحظه مرگ کوچه عشق الهی هستیم که زندگی می‌خواهد از طریق ما ابراز عشق کند و بیان شود، و فرزندان ما و دیگر انسان‌ها و موجودات از کوچه عشق ما گذر خواهند کرد، پس وظیفه خود را با عشق دادن به فرزندانمان و دیگر انسانها و موجودات، به انجام برسانیم بدون اینکه توقع جبران از آنها را داشته باشیم.

ما طبع عشق داریم، پنهان آشکاریم 
در شهر عشق پنهان در کوی عشق فاشیم 

مولانا، دیوان شمس، غزل ۱۷۰۲ 

كنتُ كَنزاً گفت مَخْفِياً شنو 
جوهرِ خود گم مکن، اظهار شو 

مولانا، مثنوی معنوی، بیت ۳۰۲۹ 
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۹

-درکی از متنی مربوط به " جبران خلیل جبران "

با عشق و احترام
ساناز از اصفهان



خانم زهره از آمل





با سلام

برنامه شماره ۹۱۴

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

جان و سرِ تو که بگو بی نفاق
در گرم و حسن چرایی تو طاق؟

رویِ چو خورشیدِ تو بخشش کند
روزِ وصالی که ندارد فراق

دل ز همه برگنم از بهرِ تو
بهرِ وفایِ تو بیندم نطق

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۳۱۳

جان و سر تو قسم که بی‌نفاق به ما بگو در بخشش و زیبایی...! چرا تو بی‌همتایی؟
چونکه ما گوشیم و او زبان.

اگر واقعا گوشیم پس این حرف زدن از طریق ذهنمان نشان دهنده چیست؟ به نظر این نفاق نیست.

حرف‌های مناسب ولو اینکه زیبا و خردمندانه هم بزنیم این عبادتمان، عبادت واقعی محسوب نمی‌شود زیرا در ذهن رفته و با فعال شدن هوشیاری جسمی در مرکز پر از هم هویت شدگی‌ها جایگزین می‌شود و کار کوتاه را درازش می‌سازیم.

پس چاره کار برای بی‌نفاق شدن تنها فضاگشایی‌های مداوم و تکرار و تعهد داشتن با مرکز عدمست تا رویِ چو خورشیدش بالاخره در مرکز طلوع و بخشش کند.

آن روز، روزِ وصالمان می‌شود از بهرِ و لطف ایزدی با قوه شناسایی که پیدا کردیم دل میل می‌کند از بیخودی مطلق، از همه کس و همه چیز برکند تا تنها با او یکی بماند.

"پس کمر به همت ببند تنها از بهر وفایِ خودش."

کمر به خدمت دل‌ها ببند چاکروار
که برگشاید در تو طریقِ اسراری

گر تو مرا گویی: رو صبر کن
باشد تکلیفِ بمالایطاق

سخت بُود هَجَر و فِرَاق، ای حبیب
خاصه فِرَاقی ز پیِ اعتناق

—مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۱۰۴

چون پدر و مادر عقل است و روح
هر دو تویی، چون شوم ای دوست عاق؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۱۰۴
-اعتناق به معنی دست بر گردن یکدیگر انداختن
-عاقبه معنی نافرمان

اگر ای دوست تو بهم بگویی برو صبر کن می دانم این تحمل برایم بسیار دشوارست.
خصوصاً دوری که از پی اعتناق را شاهد باشم.

چون آگاه شدم تو هم پدری(عقل کل) و هم مادر(روح حیوانی) و این هر دو تویی. حال چطور من بخواهم بشوم عاق تو؟

روم چو در مهرِ تو آهی کنند
دود رسد جانبِ شام و عراق

در تُتقی سینه عشاقِ تو
ماه رُخان، قند لبان، سیم ساق

رقص کنان در خُضرِ لطفِ تو
نوش کنان ساغرِ صدق و وفاق

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۱۰۴
-وفاق = موافقت

- ماه رُخان = زیبارویان

- قند لبان = سخنان شیرین

- سیم ساق = بلوری

در سرزمین یکتایی مهر و محبت و عشق ورزیدن شایسته حالِ ماست.
و همینکه بخواهیم با این عمل نیکو و سازنده آهی بلند کنیم این آثارِ خرد و عشق و زیبایش به دور دست ها می‌رسد.

پس دیگر جایز ندانیم از این آه و ناله سردِ من ذهنی دردمند کشیدن را.
چونکه با یافتنِ عقلِ خردِ کل در پرده سینه عشاقِ تو، صدق و وفاق که آثارِ زیبایش همچون ماهِ رخان، قند لبان، سیم ساق بودندشان نظیری ندارد را شاهدیم.

پس سپاس گوئیم به شکرانه عدم که هست ما ربوده شد توسطِ فضای گشوده شده این دم که در چمنِ لطفش رقص کنان و در ساغرِ
صدق و وفاق نوش کنانیم.

دست‌زنانِ جمله و گویان به لاغ
طاق و طُرنِبین و طُرنِبین و طاق

مژده کسی را که زرش دزد برد
مژده کسی را که دهد زن طلاق

خاصه کسی را که جهان را همه
ترک کند، فرد شود بی‌شِقاق

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۱۰۴
-زر= مال

بنابراین اگر دم به دم به توجه داشتن این دم‌گشوده شده هوشیار و مراقب شوم در این حالت بر اساس دویی ذهن با هر اتفاق خوب و بد سنجیده نخواهم شد و سر و صدای ظاهری و جلوه و عظمت ناپایدار این جهانی را که نشانه داشتن سر من ذهنیست شوخیش می‌گیرم و آنگاه همانند عاشقان حقیقی ولو اینکه در فرمند در این لحظه بینهایت ابدی جاودان و با ثبات شدند و با فر و شکوه ایزدی دائماً در حال شادی با آن‌ها می‌رقصم و به یک نیروی زنده کننده زندگی در حرکتیم.

پس مژده کسی را باد که می‌خواهد زرش را دزد ببرد و زنش را طلاق دهد.
مخصوصاً کسی که طلب زیادی دارد تا به آن هوشیاری حضورش زنده و با ترک کردن همانیدگی‌ها بی‌شقاق و فرد شود.
-بی‌شقاق= بی‌چون و چرا
-فرد= یکتا

لاجرَمش عشق کشد پیش کش
همچو محمد به سحرگه بُراق

بربردش زود بُراقِ دلش
فوقِ سماواتِ رفاعِ طباق

جان و سر تو که بگو باقیش
که دهنم بسته شد از اشتیاق

هر چه بگفتم کژ و مژ، راست کن
چونکه مهندس تویی و من مشاق

—مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۱۰۴
— مهندس = استاد
— مشاق = شاگرد

به ناچار عشق چنین کسی که چشم عدم بینش باز شده پیش خود می‌کشد همچون محمدی که در این سحرگه (این لحظه بینهایت جاودان مستقر یافت) سوار بر براق خود شد.

پس اگر چشم عدم بین ما هم باز شد دیگر باید ذهن را خاموش کرد و تنها روی خود متمرکز ماند تا هوشیاری روی هوشیاری منطبق و با او یکی شد و البته اینکار با پرهیز داشتن از همانیدگی‌های جدید و رعایت قانون جبران و با جهدی روزافزون با مرکز عدم الزامیست و گرنه با اندوختن دانش مولانایی در سطح ذهن می‌رویم و این کار عبس می‌شود و هوشیاری هیچ کار نمی‌کند پس تا ذهن خاموش و همانیدگی‌ها صفر نشود ما هرگز نمی‌توانیم به بلندترین طبقات آسمان که نامش را شب معراج نامیده‌اند وارد شویم.

مولانا در این پایان غزل با خاموشی ذهن به شب معراج رفت و از اشتیاق دوست دهنش بسته ماند و به جان و سرش قسم یاد کرد که باقیش را خودت بفرما بگو که من هر چه تا به حال گفتم نامفهوم هست پس تو راست کن چرا که تویی مهندس و من مشاق. حال ما چطور؟



با احترام، زهره از آمل



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com